درس سوم

خرس کوچولو

خرس کوچولو بارها شنیده بود که «میکروب‌ها» موجودات خطرناکی هستند. به همین دلیل، تصمیم گرفت با آن‌ها بجنگد.

یک روز صبح زود، چوبی برداشت و به راه افتاد. در راه به یک بچّه گنجشک رسید. نگاهی به او کرد و گفت: «من می‌خواهم با میکروب‌ها بجنگم. تو آن‌ها را اینجا ندیده‌ای؟»

گنجشک جواب داد: «این طوری که نمی‌شود؛ تو باید...»

امّا خرس کوچولو به بقیه‌ی حرف‌های او گوش نکرد. رفت تا به بچّه فیلی رسید. پرسید: «تو میکروب‌ها را این طرف‌ها ندیده‌ای؟ من می‌خواهم با آن‌ها بجنگم.» بچّه فیل گفت: «اگر می‌خواهی با میکروب‌ها بجنگی، باید اوّل دست‌هایت را خوب بشویی.»

خرس کوچولو که از حرف‌های بچّه فیل هم چیزی نفهمیده بود، ناراحت و بی‌حوصله



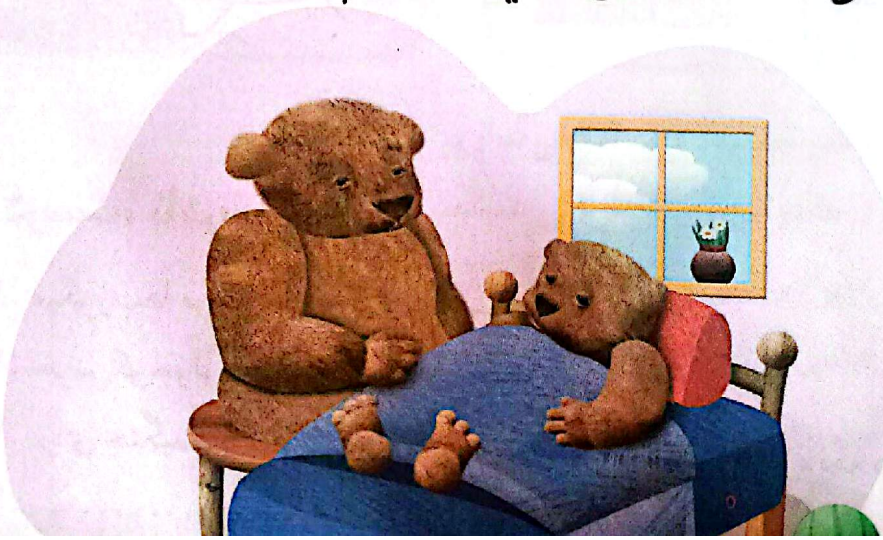
Scanned with CamScanner



به راه افتاد. کمی بعد، خسته و گرسنه زیر درختی نشست تا استراحت کند. بالای درخت یک کندوی عسل بود. خرس کوچولو تا چشمش به کندو افتاد، خوش حال شد و از درخت بالا رفت. عسل ها را با همان دست های کثیفش خورد و با خودش گفت: «حالا خیلی خسته ام. فردا می آیم و با میکروب ها می جنگم.»

روز بعد، خرس کوچولو بیمار شد و دیگر نتوانست به جنگ میکروب ها برود.

مادرش به او گفت: «عزیزم، اگر اوّل از من می پرسیدی که میکروب ها کجا هستند و چه طور می شود با آن ها جنگید، به تو می گفتم. تو باید بدانی که میکروب ها در جاهای کثیف زندگی می کنند. پس برای جنگیدن با آن ها، بهتر است همیشه خود را پاکیزه نگه داری و دست هایت را قبل از غذا خوردن بشویی. حالاهم باید استراحت کنی تا دوباره سالم و شاداب شوی.»



Scanned with CamScanner